

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

دوره جدید - سال پنجم - شماره دوم - تابستان ۱۳۹۸ - شماره پیوسته ۲۴

بازتاب حضور زن در دوبیتی‌های عامیانه شهرستان سوادکوه

(ص ۱۰۵-۱۳۵)

عارف کمرپشتی (نویسنده مسئول)^۱، مژگان احمدی کمرپشتی^۲

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۲۴

تاریخ پذیرش: ۹۷/۸/۱۸

چکیده

زن به عنوان نیمی از جمعیت جهان و عنصر زایای آفرینش، مدام زیر ذره‌بین و بی‌مهری مردان و حکومت‌های برآمده از آنان بوده است. در اسطوره‌ها و افسانه‌های ملل مختلف نسبت به این جنس لطیف، بی‌مهری‌های فراوانی شده است. چه بسا برای دور نگه داشته‌شدن از مواهب زندگی، دچار حبس و تبعید گشته یا برای اثبات وجود خویش آزمون‌های خطرناکی را از سر گذرانده است. دوبیتی‌های عامه، یکی از دل‌انگیزترین قالب‌های شعری ادبیات عامیانه است که مخاطب تمام گویش‌های ایران، می‌تواند به آسانی با آن ارتباط برقرار کند. صداقت و بی‌آلایشی سرایندگان، زبان پاک و تصاویر بدیع و دلکشی که در دوبیتی‌های عامیانه موج می‌زند از این قالب شعری، قالبی دلپذیر و فراگیر ساخته است. در این پژوهش که به شیوه توصیفی - تحلیلی و روش کتابخانه‌ای - میدانی نگاشته شده است، سعی شده تا بازتاب حضور زن در دوبیست دوبیتی عامیانه شهرستان سوادکوه مورد پژوهش قرار گیرد. یافته‌های پژوهش، گویای آن است که زنان یا خود سراینده شعراند یا مورد خطاب واقع می‌شوند. حضور زن در دوبیتی‌ها پرننگ تر از مردان است. این حضور به دلیل دوست داشتن یا دوست داشته شدن و همین‌طور مادر بودن، بسیار برجسته دیده شده است. زن به عنوان معشوق از سه منظر مورد بررسی قرار گرفته است؛ زن به عنوان معشوقی چشم‌انتظار، معشوقی شکرگزار و معشوقی نصیحت‌گر. بازتاب حضور زن در نقش نفرین‌کننده به دلیل ستمی که بر وی رفته است، پربسامد دیده شده است. گاهی اوقات، زن خالق کارآواهاست. گاهی نیز واسطه می‌شود تا کاری بزرگ را به سرانجام برساند.

کلمات کلیدی: زن، دوبیتی عامیانه، سوادکوه.

^۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران.

Email: arefkamarposhti@gmail.com

^۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، واحد بابل، دانشگاه آزاد اسلامی، بابل، ایران.

۱. مقدمه

زن به عنوان نیمی از جمعیت جهان و عنصر زایای طبیعت، از جایگاه ویژه‌ای در تمامی ادیان برخوردار است. اگرچه نسبت به این موجود در طول تاریخ ستم بسیار رفته است ولی او توانسته است خود را از خیلی از محدودیت‌ها رهایی بخشد و در بسیاری از حق و حقوق اجتماعی با مرد برابر شود. در ادبیات فارسی، حضور زن به عنوان کنیز و بعدها به عنوان معشوق نمود یافته است. با ظهور سبک عراقی و تزریق مفاهیم عرفانی به شعر فارسی، به زن به عنوان معشوق - که می‌توانست نمادی از معشوق ازلی باشد - نگریسته شد. تابلوها، مجسمه‌ها و معماری‌ها و سکه‌هایی که از تصویر زن در طول تاریخ وجود دارد می‌تواند از جایگاه بلند و رفیع او حکایت کند. دویستی‌های عامیانه‌ای که زنان سرایندگان آن‌ها هستند، تصاویری بدیع و زودگذر از احساساتی پاک و بی‌آلایش به نمایش گذاشته‌اند. شهرستان سوادکوه به دلیل کوه‌ها و جنگل‌های بکری که دارد منبع بسیار غنی از دویستی‌های عامیانه مازندرانی است. در این پژوهش که به روش کتابخانه‌ای و میدانی نوشته شده است، حضور زن در ۲۰۰ دویستی بررسی شده است. این جستار تلاش می‌کند تا به این پرسش اساسی پاسخ دهد که حضور زن در دویستی‌های عامیانه شهرستان سوادکوه، به چه اشکالی نمود یافته است. این نکته قابل یادآوری است که دویستی‌های قابل استناد این پژوهش، در فواصل زمانی ۱۳۶۷-۱۳۷۱ هجری شمسی از روستاهای کمرپشت، چالی، اوریم رودبار و دهکلان سوادکوه به روش میدانی جمع‌آوری شده است.

۱-۲. پیشینه تحقیق

با توجه به خاص بودن موضوع، دقیقاً تحقیقی با این عنوان و حتی نزدیک به این عنوان درباره حضور زن در دویستی‌ها و منظومه‌های عامیانه شهرستان سوادکوه و حتی مازندران انجام نشده است. با این وجود، نمی‌توان از ذکر برخی از منابع که به صورت کلی به حضور زن در فرهنگ و ادبیات عامه ایران و مازندران اشاره کرده‌اند، صرف‌نظر کرد. در زیر به برخی از این کتاب‌ها اشاره می‌شود:

الف) زن در فرهنگ عامه مازندران، از فریده یوسفی زیرابی. پژوهشگر در این کتاب، نقش زن را در افسانه‌ها، ترانه‌ها و ضرب‌المثل‌ها بیان کرده ولی دلایل مستندی برای این حضور ذکر نکرده است.

ب) زنان و سروده‌هایشان در گستره فرهنگ مردم ایران زمین، اثر صادق همایونی. پژوهشگر در این کتاب، زنان را عامل سرایش برخی از نغمه‌ها نظیر لالایی‌ها، سوگ سروده‌ها یا مویه‌ها، نغمه‌های عاشقانه و کارنواها دانسته است.

ج) ترانه‌های دختران حوا، از محمد احمدپناهی سمنانی که زنانه‌ها را در ادبیات عامیانه ایران برشمرده است. از این کتاب‌ها که بگذریم می‌توان به چندین مقاله اشاره کرد که از زنان به عنوان عاملی تأثیرگذار

بازتاب حضور زن در دوبیتی‌های عامیانه... (ص ۱۰۵-۱۳۵)----- عارف کمرپشتی و همکار ۱۰۷

در شکل‌گیری برخی از درون‌مایه‌ها، نام برده شده است. در ادامه به نام برخی از این مقالات اشاره شده است:

الف) تحلیل محتوایی دوبیتی‌های عامیانه شهرستان سوادکوه، نوشته مرتضی محسنی و دیگران، فرهنگ و ادبیات عامه، سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۴، صص ۱۳۳-۱۶۰. پژوهشگران در این مقاله به دسته‌بندی درون‌مایه‌هایی پرداخته‌اند که بسیاری از این ترانه‌ها از سروده‌های زنان بوده است. نویسندگان دلایل سرایش این‌گونه از ترانه‌ها و درون‌مایه‌ها را نیز بررسی کرده‌اند.

ب) بررسی تطبیقی درون‌مایه نفرین در دوبیتی‌های محلی خراسان و مازندران، از مهدی ماحوزی و دیگران، فصل‌نامه ادبیات و زبانهای محلی ایران زمین، شماره ۱۶، تابستان ۱۳۹۶، صص ۳۱-۴۹.

ج) شیوه‌ها و اغراض گفت‌وگو در دوبیتی‌های عامیانه مازندرانی و خراسانی، نوشته ویدا ساروی و دیگران، فرهنگ و ادبیات عامیانه، سال پنجم، شماره ۱۵، مرداد و شهریور ۱۳۹۶، صص ۱۵۵-۱۷۰. از آنجایی که در دوبیتی‌های عامیانه، معمولاً عاشق و معشوق مخاطب هم واقع می‌شوند و یک طرف این گفت‌وگو حتماً زن است، این مقالات در این بخش معرفی شده‌اند.

۲- چارچوب نظری پژوهش

۲-۱. مفهوم زن

زن (woman) بزرگ- مادر، بزرگ- الهه، اصل مادینه که با ماه، زمین و آب‌ها نمادین می‌شوند؛ نیروهای غریزی در مقابل نظام معقول نرینه است. نمادهای پیچیده زن به عنوان بزرگ- مادر، می‌تواند هم سودمند و محافظ، هم بدخواه و نابودکننده باشد؛ هم راهنمای معنوی محض و هم پری دریایی فریبنده؛ هم ملکه باکره آسمانی و حکمت الهی و هم جهل مطلق یا مجموعه‌ای از پیچیدگی‌های طبیعت باشد. زن در رابطه با عنصر ماه؛ انفعالی، پذیرش‌گر، محافظ و غذادهنده است و با شرمگاه مادینه، به شکل الماس، باغ در بسته، چشمه، صدف، ماهی و مروارید نمادگرایی می‌شود (برای توضیحات بیشتر، نک: کوپر، ۱۳۹۲: ۱۹۱).

۲-۲. نقش زن در شکل‌گیری تمدن بشری

اگر دِمِتر (Demeter) ^(۱) واقعاً تجسم غله بوده، طبیعی است که پیرسیم چرا یونانیان غله را بیشتر به صورت الهه و زن خدا مجسم می‌کردند تا خدا؟ چرا منشأ کشاورزی را بیشتر به نیرویی مؤنث نسبت می‌دادند تا قدرتی مذکر؟ آن‌ها روح تاک را مذکر می‌دانستند، چرا روح جو و گندم را مؤنث

می‌دانستند؟ به این نکته چنین پاسخ داده‌اند که تجسم غلات به صورت مؤنث یا در هر صورت، انتساب کشف کشاورزی به یک الهه به خاطر نقش مهمی بود که زنان در کشاورزی اولیه داشته‌اند. پیش از اختراع خیش که بدون استفاده از نیروی مردان به زحمت می‌توان به کار برد، در بسیاری از نقاط جهان رسم بوده و هنوز هم هست که خاک را با کج بیل برای کشت و زرع شخم کنند و در میان اقوام وحشی که اندک نیز نیستند، تا همین امروز وظیفه بیل زدن و کاشتن بذر عمدتاً یا کاملاً به زنان محول شده است، در حالی که مردان در کشاورزی جز پاک‌سازی زمین و قطع درختان جنگل و سوزاندن تنه درختان افتاده و بوته‌هایی که زمین را شلوغ می‌کنند، نقش دیگری نداشتند. اگر دشنه و سپر، نماد مرد باشد، کج‌بیل را باید نشانه زن دانست. زن با این ابزار خشن و سنگین، مزرعه‌اش را می‌کند، می‌کارد و وجین می‌کند. نکته حائز اهمیت این است که در نزد برخی از بومیان فلات تانگانیکا (تانزانیای فعلی در شرق آفریقا) کاشتن بذر موز یا تجویز دارو و یا هر بذر دیگری که کاشته می‌شود باید به وسیله کودکان و عموماً دختران نابالغ انجام شود؛ زیرا بومیان عقیده دارند این کار را باید آدم‌های پاکدامن و بی‌گناه انجام دهند وگرنه تماس آلوده و ناپاک، موجب زایل شدن اثر دارو و یا بذر کاشته شده می‌شود. در میان اقوام بدوی کنگو نیز همین سنت مرسوم است؛ یعنی زنان باید در حین کاشت دانه کدوی تبیل و کدوی قلیانی، پاکدامن بمانند، نباید به گوشت خوک دست بزنند و پیش از دست‌زدن به بذر باید دست‌هایشان را بشویند. اگر زنی همه این قواعد را رعایت نکند، نباید به کار کشت بذر پردازد وگرنه محصول خوبی به دست نمی‌آید. او کار شخم را انجام می‌دهد و دختر کوچکش یا کس دیگری که قواعد را رعایت کرده است دانه را می‌کارد و رویش خاک می‌ریزد (نک: فریزر، ۱۳۸۸: ۶۲۲-۶۷۵).

از زمان انسان‌های نخستین تا دوران پیش از تاریخ و بعد از آن، باروری و سپس تولد نوزاد و شیردادن به منزله اعجاز و ظهور پدیده‌ای خارق‌العاده، تلقی می‌شده است. انسانی که برای یافتن قوت روزانه، با طبیعت و انواع خطرات آن دست و پنجه نرم می‌کرد می‌دید که از پستان مادر شیر ترشح می‌شود و کودک می‌مکد و رشد می‌کند. از این زمان، ماده و مادر به صورت منبع غذایی شناخته می‌شود. در این دوره است که تمام نمادهای دینی و مذهبی و ستایشی و پرستشی بر محور زن دور می‌زند، زهدان زن اساطیری می‌شود و مادر، اسطوره‌ای خداگونه و رب‌النوع تولید و برکت می‌گردد. او با تولد فرزند، همانند زمینی است که برکت می‌دهد، تخم به بار می‌آورد و ریشه در آن پرورده شده و میوه از آن رویده می‌شود. او سرچشمه شیر است. الهه آب است و آب‌های زمین نیز از سینه مادر زمین می‌جوشد. بنابراین مجسمه‌های الهه‌ای که در حال زایمان است و یا مجسمه الهه‌ای که پستان خود را برای شیردادن می‌فشارد، همه حاکی از نمایش مقام الهی و روحانی زن دارد. در هزاره چهارم قبل از میلاد، زن نه تنها در عمده‌ترین کارهای اجتماعی نقش اساسی و تعیین‌کننده داشته، بلکه با رقص‌های مذهبی که جنبه هنری داشته نیز به زندگی نشاط و سرور و وجد روحانی می‌بخشیده است.

در دوره‌های بعد، زن به مرد، حق سلطنت و مشروعیت قدرت اعطا کرد و خود به عنوان ملکه در حق سلطنت و قداست روحانی آن شریک گشت که این نزول مقام شاید چیزی نیست جز اطلاع از میزان مشارکت مرد در تولید مثل و به دست آوردن برتری اقتصادی مردان از نظر تولید امکانات و وسایل که به از دست رفتن قدرت زن منتهی گردید (نک: حجازی، ۱۳۷۰: ۳۲-۳۹).

۲-۳. زن در ادبیات فارسی

زن به عنوان نیمی از پیکره جمعیت جهان، همواره نقش‌های تأثیرگذار و ماندگاری را از خود برجای نهاده است. ادبیات به عنوان هنری ظریف، لطیف و حساس، به این جنس لطیف از دریچه‌های گوناگون نگریسته است. نگره‌هایی که اوضاع اجتماعی جامعه بر روی آن بی‌تأثیر نبوده است. در ادامه این پژوهش، برای اختصار، حضور زن در دو زیربخش؛ زن به عنوان معشوقی مادی و قابل تملک و زن به عنوان معشوقی آسمانی و سرمدی، بررسی می‌شود.

۲-۳-۱. زن معشوقی مادی و قابل تملک

در قرون چهارم و پنجم هجری قمری که قصیده قالب اصلی شعر فارسی بوده و دربارهای شاعرانوازی مانند سامانیان و غزنویان وجود داشتند، موضوعات شعر اکثراً برون‌گرا، توصیفی و مدح بودند. پادشاهان، امرا، وزرا و بزرگان برای خشنودی و رضایت خاطر شعرا، به آنان زنان و کنیزانی می‌بخشیدند تا از آنان تمتع‌های جسمی و جنسی ببرند. نمونه بارز این قبیل اشعار را می‌توان در قصیده حسب‌حال رودکی و برخی از تغزلات فرخی سیستانی دید. رودکی در قصیده حسب‌حال خود، درباره دوران گذشته خود و کامجویی‌هایش چنین می‌گوید:

همی چه دانی ای ماهروی مشکین موی	که حال بنده از این پیش بر چه سامان بود؟
بسا نگار که حیران بُدی بدو در چشم	به روی او در، چشمم همیشه حیران بود
همی خرید و همی سخت بی‌شمار درم	به شهر هر گه یک تُرکِ نارپستان بود
بسا کنیزک نیکو که میل داشت بدو	به شب زیاری او نزد جمله پنهان بود

(به نقل از صفا، ۱۳۸۷، ج: ۳۸۴-۳۸۵).

تغزلات فرخی سیستانی نیز از چنین ویژگی برخوردار است؛ «خطاب‌های بی‌واسطه شاعر با محبوب و نچواها و ترنم‌های او سبب شده است تا رنگ کهنگی در تغزلاتش دیده نشود. بسیاری از حالات خاص عاشقانه در غزل او که محصول تجربه‌های مستقیم شاعر در احوال عاشقی است، جنبه تقلید را از اشعار غزلی او دور ساخته است» (امامی، ۱۳۷۵: ۸۶). در ادامه به دو مورد از تغزلات فرخی سیستانی اشاره می‌شود:

۱۱۰ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، سال ۵، شماره ۲، شماره پیاپی ۲۴، تابستان ۱۳۹۸

یاد باد آن شب کان شمسهُ خوبانِ طراز
به طرب داشت مرا تا به گه بانگ نماز
من و او هر دو به حجره در و می مونس ما
باز کرده در شادی و در حجره فراز
گه به صحبت بر من با بر او بستی عهد
گه به بوسه لب من با لب او گفتی راز

(شمیسا، ۱۳۸۰: ۴۵-۴۶).

فرخی سیستانی در تغزلی دیگر، با شکوه و شکایت از معشوق، درد و غم ناشی از هجران تلخ را با مخاطب خویش در میان می‌نهد.

برفت یارِ من و من نژند و شیفته وار
به باغ رفتم با درد و داغ رفتنِ یار
بدان مقام که با من به می همی بنشست
به روزگار خزان و به روزگار بهار...

(امامی، ۱۳۷۵: ۸۷).

این بهره‌گیری جسمی و جنسی از مردان و زنان در دوره‌های سامانی و غزنوی با اوضاع اجتماعی زمانه بی‌ارتباط نیست. زنان و مردانی که در جنگ‌های پی‌درپی و متمادی از سرزمین‌ها و ممالک دیگر به اسارت گرفته می‌شدند، نخستین کسانی بودند که با این نگره به آنان نگریسته می‌شد. در حقیقت، پادشاهان، وزرا و بزرگان درباری، با تأمین تمام نیازهای غریزی و غیرغریزی شعرا، سعی داشتند آنان را برای ستوده شدن و ماندگاری خویش ترغیب و تشویق کنند و چه بسا که در این کار، هر دو طرف موفق عمل می‌کردند.

۲-۳-۲. زن، معشوقی آسمانی و سرمدی

با از میان رفتن دربارهای شاعرپرور و جایگزین شدن قالب غزل به عنوان قالبی درونگرا به جای قصیده در سبک عراقی، در معشوق و نوع نگرش به آن نیز تغییر و تحول ایجاد شد. در بیشتر غزلیات شعرای این سبک، انگار جنسیت معشوق مشخص نیست و شاید همین عدم تشخص، بر زیبایی غزلیات شعرای این سبک افزوده باشد؛ اما از فحوای برخی از این غزلیات می‌توان دریافت که معشوق، مؤنث بوده است؛ به عنوان مثال می‌توان این ابیات را از غزلیات حافظ ذکر کرد:

زلف‌آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
پیرهن چاک و غزل‌خوان و صُراحی در دست
نرگشش عربده‌جوی و لبش افسوس‌کنان
نیمه‌شب دوش به بالین من آمد بنشست...

(حافظ، ۱۳۶۸: ۱۰۹).

بازتاب حضور زن در دوبیتی‌های عامیانه... (ص ۱۰۵-۱۳۵)----- عارف کمرپشتی و همکار ۱۱۱

به نظر می‌رسد سعدی نیز در غزلیات بی‌شماری به معشوق زن نظر داشته است؛ زیرا از فحوای کلامش زن بودن معشوق دیده می‌شود. در ادامه، ابیاتی از دو غزل سعدی آورده می‌شود:

دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی بازار خویش و آتش ما تیز می‌کنی

(سعدی، ۱۳۸۵: ۲۸۹).

در غزلی دیگر از بی‌وقت خواندن خروس شکایت دارد که باعث جدایی او از معشوق گشته است:

امشب مگر بوقت نمی‌خواند این خروس عشاق بس نکرده هنوز از کنار و بوس

پستان یار در خم گیسوی آبدار چون گوی عاج در خم چوگان آبوس

(سعدی، همان‌جا).

شاید بتوان نمونه‌هایی از این معشوقه‌های آسمانی و عشق‌های اشرافی غزلیات سبک عراقی را به عنوان زن سرمدی در برخی از آثار مغرب‌زمین دید. «زن سرمدی آخرین جمله گوته در فاوست دوم است و جاذبه‌ای را نشان می‌دهد که آدمی و امیال او را به سوی ماوراء هدایت می‌کند. بدین ترتیب، زن سرمدی تمایلی متعالی را تصویر می‌کند. صدای مارگریت به گوش می‌رسد که می‌گوید: بیا به جانب آسمانی برتر پرواز کن. او اگر حدس بزند کجایی، تو را دنبال خواهد کرد و قلبی اشرافی خواهد گفت که زن سرمدی ما را به بالا می‌کشد. در کمدی الهی دانته نیز بئاتریچه نمونه‌ای از این عشق اشرافی و زنی سرمدی است» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۸: ۴۷۵).

۴-۲. زن در فرهنگ و باور عامیانه مردم ایران و مازندران

اگرچه زن در گذشته و حال به عنوان نیروی کار در جوامع روستایی ایران به شمار می‌رفته است؛ ولی ضعیف بودن و باور منفی مردان نسبت به این جنس لطیف، همیشه دامن‌گیر آنان بوده است. در باور بسیاری از مردم ایران، زن عامل گناه نخستین است و اوست که فریب شیطان را می‌خورد و باعث رانده شدن آدم از بهشت می‌شود. «در باور مردم بیرجند، پس از سال تحویل، اولین کسی که وارد خانه می‌شود اگر زن باشد بد است. در فرهنگ و باور مردم آلاشت سوادکوه، جلوی فرد مسافر، زن نباید در بیاید؛ چون قدمش نامبارک است. خراسانی‌ها نیز قدم زن را شوم و بدیمن می‌دانند و معتقدند اگر زنی از میان دسته سینه زنان و زنجیرزان عبور کند آن دسته بلا می‌بیند؛ زیرا وجود زن شوم و نامبارک است و هرکجا قدم بگذارد نحوست و مصیبت به بار می‌آورد. در مناطق جنوبی کشور (بندرعباس) اگر مرد از وسط دو زن نشسته یا ایستاده رد شود، اولادش دختر خواهد بود...» (ذوالفقاری، ۱۳۹۵: ۶۷۸-۶۸۳). در

باور و فرهنگ عامیانه مردم مازندران (بیشتر در دوران گذشته)، زن را احتمالاً به خاطر ضعف نیروی جسمانی، نداشتن قدرت و پایگاه اجتماعی در جامعه و نقش نداشتن در تصمیم‌گیری و تعیین سرنوشت خویش، «ضعیفه» می‌گفتند. گاهی نیز دختران ازدواج کرده و ناکرده را چون در معرض دید عموم نبودند و به ندرت از فضای خانه بیرون می‌رفتند، «سروشیده» می‌نامیدند. به نظر می‌رسد این نگره‌ها نسبت به زن، ریشه در باورهای نیاکان و اجداد ما داشته باشد؛ به عنوان مثال، در پرده بودن دختر را در چندین جا از شاهنامه شاهد هستیم. برای نمونه ابیاتی از داستان بیژن و منیژه و رستم و سهراب نقل می‌شود:

همه دخت ترکان پوشیده روی همه سرو قدّ و همه مشک بوی

به پرده درون دخت پوشیده روی بجنبید مهرش، نپوشید از او

(فردوسی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۳۱۵ و ۳۱۷).

در داستان رستم و سهراب نیز تهمینه خود را به رستم چنین معرفی می‌کند:

یکی دخت شاه سمنگان منم بزشک هزبر و پلنگان منم...
کس از پرده بیرون ندیدی مرا نه هرگز کس آوا شنیدی مرا
(همان، ۱۳۷۰، ج ۲: ۱۲۲).

۱-۴-۲. حضور زن در ادبیات عامیانه مازندران

سهم زن در ادبیات عامیانه مازندران، به‌ویژه در دوبیتی‌ها، بیشتر از مردان است. زنان یا خود سراینده شعرند و یا مورد خطاب واقع می‌شوند. درحقیقت می‌توان با واکاوی دقیق ترانه‌ها، چهره مخفی‌شده زن را از میان آن‌ها بیرون کشید. این ترانه‌ها، هم ارزش جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و فرهنگی دارند و هم بازگوکننده دردها، شادی‌ها و رنج‌هایی هستند که در ادوار مختلف تاریخ، نقشی از خود بر لوح ضمیر زن به یادگار گذاشته‌اند. با خوانش و تعمق در این ترانه‌ها می‌توان به اسراری از حیات اجتماعی زن دست یافت. زبان بی‌آلایش، ساده و صمیمی دوبیتی‌ها، با هر بن‌مایه‌ای که سروده شده باشند، مخاطب را با سراینده دوبیتی همراه خواهد کرد و این همراهی، هم‌ذات‌پنداری با سراینده را در پی خواهد داشت.

۳. بحث

۳-۱. بازتاب حضور زن در دوبیتی‌های عامیانه

دوبیتی‌های عامیانه، معروف‌ترین و پرخواننده‌ترین قالب شعری ادبیات عامیانه است. بن‌مایه‌های مختلف این قالب شعری، همراه با وزنی گوشنواز و ساختاری موزون، از دوبیتی قالبی دوست‌داشتنی و عامه‌پسند ساخته است. حضور زن در این قالب کوتاه به اشکالی نظیر عاشق و معشوق، نفرین‌کننده، شکایت‌کننده، نغمه‌پرداز کارآواهای مختلف، مادر و... نمود یافته است که در ادامه با نمونه‌هایی از دوبیتی نشان داده می‌شود.

۳-۱-۱. زن به عنوان عاشق

زن به عنوان یکی از دو رکن اصلی خانواده، در تمامی جوامع حضور داشته و دارد. این حضور در ادوار مختلف تاریخی با ناهمگونی‌هایی به همراه بوده است که زن را در رسیدن به حقوق قانونی خود چندان محق نمی‌دانسته است. یکی از حقوقی که از زن به‌ویژه در جوامع مسلمان گرفته شده است، عاشق شدن اوست. این مهم هنوز در جوامع روستایی و حتی شهری ما، نوعی تابو به حساب می‌آید که نباید به آن نزدیک شد. به همین منظور وقتی زنی فرصت خواندن دوبیتی می‌یابد از عشقی سوزناک و سر به مهر، پرده برمی‌دارد که دل را می‌لرزاند. از مجموع دویست دوبیتی مورد بررسی در این پژوهش، بیش از سی و هشت دوبیتی یافت شده است که زن در آن‌ها یا اظهار عشق کرده و یا دوست داشته شده است؛ به عنوان نمونه، چند دوبیتی ذکر می‌شود:

سیصد تا گسفن جلو مجنه

دلبر بلاره کوه کو مجنه

اسبه دلِ سرِ عرقِ تجنه

هوا گرم بیه چوقار و جنه

delbar-e belâre koukou mejne, sisadtâ gesfen-e jelu mejne.

hevâ garm bayye çuqâ-re vejne, esbe del-le sare areq tajne.

برگردان: فدای دلبر چوپانم شوم که در کوهستان‌ها همراه گله است. سیصد تا گوسفند دارد و مراقب آن‌هاست. هوا که گرم شد لباس نمدی چوپانی را از تن در می‌آورد و این، در حالی است که قطرات عرق از سینه سفید او فرو می‌ریزد.

دوبیتی فوق نشان می‌دهد که زن، عاشق مرد چوپانی است و گویا با نجوابی لالایی‌گونه که مختص خود اوست، معشوق خود را می‌نوازد. این نوازش، از نیازی دوجانبه سخن می‌گوید و زن به دلیل حس

مهرجویی و شاید آسیب پذیر بودنش در اجتماع، نیازهایش را از زبان دوییتی‌ها بازگو می‌کند. در ترانه‌ای دیگر چنین می‌خوانیم:

کنه و سه بوم شه دلِ درد
کنه و سه بوم شه رنگِ زرد
فلک بسته مه دل داغ جدایی
دار و سه بوم شدند ولگه

kāne vesse bavvem še dele darde, kāne vesse bavvem še range zarde.

falek bešte meā del dāqe jedāi, dāre vesse bavvem šandene valge.

برگردان: دردِ دلم را با چه کسی در میان بگذارم؟ برای که از رخسار زردم سخن بگویم؟ روزگار، داغ فراق محبوب را بر دلم نهاده است. باید برای درخت بگویم که او نیز از برگ خود جدا می‌شود (یعنی درخت داغ جدایی را می‌فهمد چون برگ‌های خود را از دست می‌دهد).

در ترانه‌ای که ذکر شد، زن علی‌رغم محق بودن، نیازهای عاطفی، جسمی و روحی خود را به نوعی سرکوفت می‌کند؛ چون بازگو کردن عاشقی برای او تابو است و اگر آشکار شود باعث سرخوردگی و سرشکستگی است. به همین دلیل چاره‌ای ندارد تا با تشبیه خود به درختان پاییزی که با از دست دادن برگ خود از این جدایی باخبراند، از درد فراق خود سخن به میان آورد. زن اگرچه در این خودمویه، فلک را عامل جدایی می‌داند ولی هم خود و هم مخاطبش به درستی می‌دانند که شرایط اجتماعی حاکم بر جامعه، چنین اقتضا می‌کند.

۲-۱-۳. حضور زن به عنوان معشوق

زن به عنوان معشوق در اکثر دوییتی‌های عامیانه وجود دارد؛ زیرا مرد نیز به اندازه زن به وجود این جنس لطیف برای ادامه دادن حیات اجتماعی خود، واقف است. گویا این دوست‌داشته شدن زن به وسیله مرد، برای او همانند توتّم مقدس است و زن سعی دارد این قداست را برای تقصیه‌هایی که در عاشقی کردنش از ابتدا وجود داشته است، فریاد بزند. با اطمینان می‌توان گفت دخترانی که برای ازدواج در جوامع روستایی سوادکوه، برگزیده می‌شدند با بستن غمزها و دستمال‌های مشکی، این تفاخر معشوقی را ابراز می‌کردند. همین دستمال که نشانه و نمادی از ازدواج بوده است، پسران دیگر را به واکنش وا می‌داشته است:

اون خنه کنه شه دروازه دارنه؟
اون کیجا کنه شه سر غمزه دارنه؟
سرّ - بشسه و می تازه دارنه
ونه کشه بختن مزه دارنه

un xәне kәне še darvāze dārne , un kijā kәне še sar ɣamze dārne

sarre bašess-o -mi tāze dārne , vāne kaše baxəten meze dārne

برگردان: این خانه از آن کیست که دروازه دارد؟ آن دختر از آن کیست که غمزه را به نشانه نامزدی بر سر بسته است؟ سرش را شسته و موهایش را پرتراوت کرده است؟ در آغوش او خوابیدن چقدر لذت‌بخش است (احمدی کمرپشتی، ۹۷/۲/۱۴) (۲).

احمد باوند سوادکوهی، پژوهشگر فرهنگ عامه سوادکوه و مازندران، درباره غمزه بر این باور است که در قدیم و در شب حنابندان، سر گوسفند اهدایی به خانه عروس را دستمال می‌بسته‌اند و احتمال دارد همان دستمال باشد (باوند، ۱۳۹۷/۲/۱۴). با توجه به دوبیتی نقل شده، این احتمال ضعیف به نظر می‌رسد مگر این که سراینده دوبیتی فوق، دختر را در روز عروسی اش دیده باشد.

۳-۱-۲-۱. زن، معشوقی چشم انتظار

معمولاً در جامعه مردسالار، زن متحمل زحمات زیادی است. این زحمات، علاوه بر کار در مزارع، کشتزارها و مراتع، اصلی‌ترین وظیفه زن؛ یعنی مدیریت امور خانه را نیز شامل می‌شود. در دوبیتی بعد، نشانه‌هایی از این انتظار را نظاره‌گریم:

ونه دس دمبه گل محمد

بلار دلبر صُب شونه برنت

من و ته عاشقی چه سو نکنده

گل محمدی چه بو نکنده

belāre delbare sob šune bərnet, vāne dassə dembe gole mohamməd.

gole mohammedi če bu nakənde, men-o -te āšeqi če su nakənde.

برگردان: فدای دلبرم شوم که هر روز صبح به روستای برنت سوادکوه می‌رود. هر روز صبح یک شاخه گل محمدی به دستش می‌دهم. تعجب می‌کنم، چرا گل محمدی بویی ندارد و چرا عاشقی کردن من و تو نیز رونقی ندارد (چرا بر سر زبان‌ها نمی‌افتد؟).

بیت دوم این دوبیتی از همان خواسته سرکوفت شده زن نشأت می‌گیرد که قبلاً به آن اشاره شد؛ یعنی به نوعی، زن دوست دارد با دوست داشته‌شدنش دیده شود. دوبیتی زیر نمونه بارزی از معشوق چشم‌انتظار است:

تیر ماه سیزه بیّه ته نمویی

سه‌پنج پونزه بهیه ته نمویی

خرمن کوبیده بیّه ته نمویی

مره وعده هدایی سر خرمن

səpanj punze bahiye teənemoii^۱, tire mâ sizze bayye te nemui^۱ i.

mære vade hedâi^۱ i sare xarmæn, xarmen kubide bayye te nemui^۱ i.

برگردان: گفتمی سه یا پنج روزه برمی‌گردد اما حالا پانزده روز شده و هنوز نیامدی. جشن تیرماه سبزه (۱۲ آبان ماه) نیز فرا رسید اما تو نیامدی. به من وعده دادی که موقع خرمن‌کوبی می‌آیم؛ اما خرمن هم کوبیده شد و تو هنوز نیامده‌ای.

دلبر شه ولایت بهی به بیمار

چنده من هنیشم بلن نفار

دوندم نامه ر چلچلای بال

ندارمبه قاصد بیاره احوال

čande mæn hanišem belenne nêfâr, delbar še velâyet bahiye bimâr.

nêdârembe qâsed biyâre ahvâl, davendem nâmere čelčelâye bâl.

برگردان: تا کی باید بر بلندای آونکِ بلند بالای خانه بنشینم (بلندی). محبوبم در ولایت (سرزمین) خود بیمار شده است. بیکی ندارم که خبر بهبودیت را به من برساند. پس نامه‌ای می‌نویسم و به بال پرستو می‌بندم تا از تو برایم خبر بیاورد.

در ترانه‌ای که ذکر شد، اوج نگرانی و انتظار، دیده می‌شود. این ترانه حکایت از آن دارد که مرد خانه برای تأمین هزینه زندگی مدام در سفر بوده است و این انتظار برای زنی که همیشه چشم به در دارد کشنده و رنج آور است. وی در این دوبیتی برای رفع نگرانی خود، حتی از پرستو کمک می‌خواهد تا نامه او را به دلبرش برساند و از او خبر بیاورد.^(۳)

۲-۱-۳. زن، معشوقی شکرگزار

شاید در جامعه مردسالارانه فعلی، زن با فراستِ ذاتی خود دریافته است که برای بهتر زیستن باید قدر داشته‌های خود را دانست. به همین دلیل، به اندک توجهی از جانب مرد واکنش مثبت نشان می‌دهد. چه بسا در دوره‌های قبل، این جرأت را هم نداشته تا دوست داشتنش را بر زبان بیاورد. به نظر می‌رسد دلیل دیگر حضور زن در دوبیتی‌های عامیانه شهرستان سوادکوه به عنوان معشوقی شکرگزار، دیده‌شدن زن به وسیله زنان دیگر است. شاید زنان به دلیل قیاس و چشم و هم‌چشمی بیشتر نسبت به مردان، به این گونه مسائل دامن زده باشند. در دوبیتی زیر زن با افتخار از عملکرد شوهرش یاد می‌کند:

اتا پایین دتا بالا هاکرده

مه یار مه دندون طلا هاکرده

خدا دنده مه دلخواه هاکرده

همه گنه ونه ننا هاکرده

mə yâr mə dandunne təlâ hâkərde, attâ pâien dətâ bâlâ hâkərde.

hame genne vâne nənâ hâkərde, xədâ donde mə delbexâ hâkərde.

برگردان: محبوبم برایم دندان‌های طلا گذاشت (پولش را داد)، یکی از دندان‌های فک پایین را و دو تا از دندان‌های فک بالا را طلا کرد. همهٔ مردم می‌گویند که مادرم برایم این کار را کرده است. خدا می‌داند که محبوبم این کار را برای من انجام داده است.

در مصراع سوم ترانه‌ای که گذشت، زن، حرف هم‌نوعان خود را برای مخاطب بازگو می‌کند. مخاطب نیز با همذات‌پنداری با سراینده، خود را به درون جامعه‌ای کشانده که زن را در برابر انجام وظایف اصلی مرد، به معشوقی شکرگزار تبدیل کرده است. نکته‌ای که در این دویبیتی قابل ذکر است، مخفی‌نگه‌داشتن این عمل از جانب زن است. چرا زن به صراحت به هم‌نوعان خود نگفته است که معشوقش برایش دندانی از جنس طلا گذاشته است؟ این سؤال در نگاه اول می‌تواند دو پاسخ داشته باشد؛ یکی این که این دو (زن و مرد) زن و شوهری عقدی و رسمی نبوده باشند و برملا شدنش باعث بدنامی و سرشکستگی گردد؛ دیگر این که زن عمداً نگفته تا از چشم‌زخم زنان دیگر در امان بماند؛ چون در جوامع روستایی به دلیل کوچک‌بودن جامعه، بزرگ‌شدن‌ها زود به چشم می‌آید.

۳-۲-۱-۳. زن، معشوقی نصیحت‌گر

معمولاً عمل نصیحت کردن از کسی سر می‌زند که یا خود را دانای کل بداند، یا چیزی را تجربه کرده باشد و یا منفعتی را برای دیگری بخواهد. در دویبیتی زیر، مخاطب با زنی روبرو می‌شود که همانند یک مادر در حال نصیحت کردن فرزند خویش است. اگرچه زن به عنوان معشوقی نصیحت‌گر در این دویبیتی حضور دارد و از تشبیه و تحذیری که به گوش عاشق خوانده، شادمان است؛ گویا پرستاری از معشوق را بیشتر از حرف‌شنوی او دوست دارد؛ زیرا در بیت دوم با شکسته‌شدن دست معشوق، خود را به عنوان پرستار او فرض کرده است و این پرستاری، با هم بودن و وصال را در پی داشته است.

تره بَتمه نکن ماتور سواری تره بنه زنده وسط ساری

تره بنه زنده اِشکِنه ته بال ته بونی مریض‌آ من ته پرستار

təre batme nakən mâtôr səvâri, təre bene zande vasete sari.

təre bene zande eşkene te bâl, tə buni marizâ men te parestâr.

برگردان: به تو گفتم موتور سواری نکن، تو را در وسط شهر ساری به زمین می‌اندازد. تو را زمین می‌زند و دست تو می‌شکند، تو مریض می‌شوی و من پرستار تو می‌شوم.

۳-۱-۳. حضور زن به عنوان شکایت‌کننده

دلایلی که زن به عنوان شاکی در دوییتی‌های عامیانه سوادکوه حضور دارد فراوان است. این حضور در بخش‌هایی نظیر شکایت از بخت و اقبال، شکایت از مختار نبودن در گزینش همسر برای ازدواج و... خود را نشان داده است. در ادامه به این دو مورد با نمونه‌هایی از ترانه‌ها پرداخته می‌شود:

۳-۱-۳-۱. شکایت‌کننده از بخت و اقبال

گردش زمانه و نامرادی‌هایی که از این چرخه نصیب هرکس گشته او را می‌دارد تا نسبت به عدالت خداوندی دچار شک و تردید شود. از میان دو جنس زن و مرد در چرخه زندگی، زن باتوجه به نقطه ضعف‌هایی که خود دارد و محدودیت‌هایی که شرایط اجتماعی حاکم بر جامعه برایش ایجاد می‌کند، خود را به عنوان موجودی ستم‌پذیر پذیرا می‌گردد. این ستم‌پذیری و شاید بهتر باشد بگوییم مظلومیت زن، از او یک چهره ناراضی در ادبیات عامیانه ساخته است که نمونه‌هایی از آن در ترانه‌های زیر نمود یافته است:

مره یار وفادار طالع نی یه

مسلمانون مره یار طالع نی یه

مه تله اتا میچکا طالع نی یه

تمام راه کوچه المبه تله

mesalmânun mære yâr tâle niye. mære yâre vefâdâr tâle niye.

temâme râcuče elembe tale. mæ tale attâ mičkâ tâle niye.

برگردان: ای مسلمانان، در سرنوشتم نیامده که من محبویی داشته باشم تا به من وفادار باشد. اگر در تمام کوچه پس کوچه‌ها دام بگذارم، حتی یک گنجشک نیز به دامم نخواهد افتاد.

در ترانه‌ای که گذشت، زن به عنوان موجودی بی‌پناه متصور شده است که حتماً باید شوهر کند تا کسی مواظب او باشد؛ به همین دلیل با ناز و غمزه‌های فراوان در جلب رضایت مردان تلاش می‌کند. وقتی به خواسته خود نمی‌رسد با مخاطب قرار دادن مردم به صورت عام، زبان به شکایت می‌گشاید. در دوییتی دیگر، شکایت او تکان‌دهنده است؛ به گونه‌ای که می‌تواند از ظلم جامعه‌ای مردسالار پرده بردارد:

بیته پلا بی مه کال بهی مه

ندومبه چه چی بوم لال بهیمه

جایی نرسی غم بار بهی مه

موزی چو بی مه انبار دهی مه

nadumbe čeči bavvem lâl bahime, bapete pelâ bime kâl bahime.

muziye ču bime enbâr dahime, jâie naressi ɣame bâr bahime.

برگردان: نمی‌دانم چه باید بگویم، زبانم لال شده است. دختر کامل و رسیده‌ای بودم اما حالا به من می‌گویند نپخته‌ای. همانند چوب درخت مازو بودم و توی انبار قرار داشتم. هنوز به جایی نرسیده، خروارها غم بر پشتم سنگینی می‌کند.

در ترانه فوق، حساب دو دوتا چهارتای دختر برای ازدواج، اشتباه از آب درآمده است. کاخ آرزوها و خوشبختی او با وارد شدن به خانه شوهر، یکباره فرو ریخته است. درحقیقت دختر با تشبیه خود به درخت مازو که در باور مردم مازندران به عنوان سقف خانه می‌تواند از اهل خانه محافظت کند، خود را دارای ارزش و اعتبار پنداشته است. وقتی بعد از ازدواج با واقعیتی غیر از این روبرو می‌شود با خودمویه‌ای جانسوز، مخاطب را با خویشتن همراه می‌کند و چه بسا این خودمویه تشبیه و تحذیری برای دختران بعدی باشد.

۲-۳-۱. شکایت از خانواده

در جوامع سنتی قدیم، دختر و پسر نقشی تعیین‌کننده در ازدواج خود نداشتند. چه بسا تا زمان ازدواج و عروسی همدیگر را نمی‌دیدند. خانواده‌ها تصمیم‌گیرندگان اصلی بودند. عدم شناخت از یکدیگر در دوران قبل از ازدواج، مشکلات جبران‌ناپذیری در زندگی بعد از ازدواج از خود برجای می‌گذاشت. به همین دلیل دخترانی که در ازدواج خود نقشی تعیین‌کننده نداشته‌اند، در خودمویه‌هایی این شکواییه‌ها را جاودانه ساخته‌اند. برای نمونه، سه دویبیتی ذکر می‌شود:

هرگزنی کارنی بو کارنی بو
هرگزنی مه پئر و مار نی بو

بلا بر مه شانس و اقبال بی بو
مه قسمت چه نوسه خار بی بو

hargæzi kâre naybo kâre naybo, hargæzi mə piyer-o mâre naybo.

belâ bar mæšâns-o eqbâl baybo, mə qesmet çe navesse xâre baybo.

برگردان: ای کاش هرگز ازدواج نمی‌کردم. ای کاش پدر و مادرم اصلاً وجود نمی‌داشتند. تف بر شانس و اقبال من، چرا نباید اقبال و طالع‌ام خوب باشد؟ چرا نباید آدم خوش اقبال و سعادت‌مندی باشم؟ به نظر می‌رسد مخاطب با خوانش مصراع دوم، از ظلم و ستمی که بر دختر گذشته است، باخبر می‌گردد. در ترانه زیر، نقش پدر خانواده در تعیین سرنوشت دختر، تأمل‌برانگیز است:

پشمالی ته تی مه بهار مائه
دار تک اسامه راه دارمه وائه

خواستگار بمونه غریب جائه بیا، اره نده تا دل بخوائه

pəšmâli tetime behâre mâhe. dare tək essâme râdârme vâhe.

xâssəgâr bemune ɣaribe jâhe. bebâ, are nade tâ del bexâhe.

برگردان: همانند درخت هلویی هستم که در بهار شکوفا می‌شود. منتظر باد هستم تا غنچه‌هایم را باز کند. برایم از شهر غربت خواستگار آمده‌اند. پدرم، به آن‌ها جواب مثبت نده. بگذار تا دلم خودش انتخاب کند.

خواهش و التماسی که دختر در مصراع چهارم این خودمویه به ثبت رسانده است، از ظلمی آشکار برده برمی‌دارد؛ یعنی پدرجان، بگذار خودم انتخاب کنم. در ترانه‌ای دیگر، گویا این التماس دختر به تضرع و زاری انجامیده است. با خوانش ترانه زیر در خواهیم یافت؛ دختری که برای مخالفت با تصمیم پدر، حتی حاضر بود با گدای بی‌نام و نشانی ازدواج کند، چه قدر این ازدواج تحمیلی برایش سخت و جانفرسا بوده است.

اتا حرف بزومه من شه بیا ر بیا، مره نده شه فامیلا ر

مره هاده کوچه سر گدار ر بیا، مره هاده مه دل‌بخواه ر

attâ harf bazume mən şe bebâre, bebâ, mære nade şe fâmilâre.

mære hâde kuçe sare gədâre, bebâ, mære hâde mæ delbexâre.

برگردان: به پدرم حرفی زدم که ای پدر، مرا به بستگان خودت شوهر نده. مرا به گدای سر کوچه بده. پدر جان، مرا آن‌جا که دلم می‌خواهد شوهر بده.

اگرچه این ترانه، به نوعی مشوق ازدواج نسبی است ولی با بافت سنتی جامعه گذشته سازگار نیست. به همین دلیل، گویا صدای اعتراض دختران در چنین جامعه‌ای هرگز شنیده نشده است. برای شنیده شدن به عنوان خودمویه‌هایی تأثیرگذار، به ترانه‌ها راه یافته است. حضور زن در این گونه ترانه‌ها بعد از حضورش در عشق و عاشقی از بیشترین بسامد برخوردار است. از دویست دویستی گزینش شده، در سی و یک دویستی به گونه‌های مختلف، حضور داشته است.

۳-۱-۴. حضور زن به عنوان خالق کارآواها

کارآواها نغمه‌هایی هستند که معمولاً در هنگام کار کردن دسته‌جمعی خوانده می‌شوند. به نظر می‌رسد هم‌نشینی کار و ترانه به آفریده شدن کارآوا کمک کرده باشد. زنان و مردان بر این باورند که این نغمه‌ها، از رنج و سختی کار می‌کاهد و باعث پیشرفت آن می‌شود. برخی از پیشه‌ها بیشتر مختص مردان بوده

است. با وجود این، زنان نیز در این کارآواها حضور دارند. از دویست دوییتی مورد پژوهش، هفده دوییتی دربارهٔ پیشه‌های مختلف دیده شده است. مهم‌ترین و پربسامدترین کارآواها را می‌توان به پیشه‌هایی نظیر چوپانی، چاربیداری، گالشی، نشاء برنج، پنبه‌جاری و ... اختصاص داد. در ادامه در زیربخش‌های جداگانه‌ای به آن‌ها پرداخته شده است.

۱-۴-۱. چوپانی

اگرچه چوپانی بیشتر شغل مردان بوده است^(۴)، زنان به گونه‌ای دیگر در این حرفه ایفای نقش کرده‌اند. زن در ترانهٔ زیر، همسر چوپان خود را مورد نوازش قرار می‌دهد. این نواختن در همان بیت اول، با آمدن «ای تفخیم در فعل ندینی» با چنان بزرگ‌نمایی و اغراقی همراه شده است که به نظر می‌رسد زن با سرودن و نجوا کردن آن، خواسته است پیشهٔ چوانی همسرش را محترم و بزرگ بشمارد تا به این طریق نسبت به تحقیر شدنش به وسیلهٔ زنان دیگر پیش دستی کرده باشد.

پلنگ مست پلوونِ ندینی

مسلمانون، مه چپوونِ ندینی

احوال یار گیرنه الحمدلله

پلنگ مست پلوون بورده بالا

məsalmanun mə çappunne nadini, palenge mas palevunne nadini.

palenge mas palevun burde bâlâ, ahvâlê yâr girne alhamdolellâ.

برگردان: مسلمانان، شما باید بیایید و مرد چوپان مرا ببینید. باید بیاید و پلنگ مست مرا ببینید. پهلوان من به بیلاق رفته است. خدا را شکر هنوز احوالی از ما می‌پرسد.

شاید ابراز رضایت زن چوپان در مصراع چهارم این دوییتی، برای مخاطب، این سؤال را ایجاد کند که چرا زن چوپان که از همسرش دور افتاده (چون همسرش به همراه گوسفندان به بیلاق رفته است) به یک احوال‌پرسی ساده، دل خوش می‌کند؟ جواب این پرسش بسیار ساده است و آن این که زن چوپان از همین احوال‌پرسی ساده همسرش می‌فهمد که هنوز به او وفادار است و این برایش از هرچیز دیگری مهم‌تر و ارزشمندتر است؛ زیرا وفاداری در مقولهٔ ازدواج بیشتر از منظر زن، اصلی‌ترین پایهٔ استحکام زندگی زن‌شویی در جامعهٔ سنتی گذشته بوده است.

۲-۴-۱. کارآواهای گالشی

گالش یا گاوبان در منطقهٔ سوادکوه، آن دسته از خانواده‌هایی هستند که معمولاً از اواسط اردیبهشت با دام و خانوادهٔ خود به مناطق بیلاقی کوچ می‌کنند و ماندنشان در بیلاق، به مراتب آنان و شرایط آب و هوایی بستگی دارد. آن‌ها معمولاً در ابتدای پاییز به قشلاق برمی‌گردند.

ونه کِلا دمبالِ بِنه رِ روشته

شه یازِ رِ بدیمه دِیه گو دوشته

ونه ناز و غمزه مره بکوشته

انده هر سَسامه تا وه بدوشته

še yârre badime dayye gu dušte, vene kelâ dembâl benere rušte.
ande heressâme tâ ve badušte, vene naz-o - ğamze mere bakušte.

برگردان: محبوبم را در حال دوشیدن گاو دیدم. دنباله کلاهش زمین را می‌سایید. آن قدر صبر کردم تا او گاوهایش را دوشید. ناز و غمزه او مرا می‌کشت.

در جامعه سنتی گذشته، زن نیز همانند مرد، نیروی کار برابری به شمار می‌آمده است کما اینکه هنوز نیز در زندگی گالشی همین گونه است. زن در کارآوای گالشی یا به عنوان معشوق حضور دارد و یا به دلیل نوع زندگی ای است که انتخاب کرده است. در ترانه فوق، گویا زن تاحد ناز و غمزه کردن مجاز بوده است با معشوقش ارتباط برقرار کند. شاید هنر شیردوشی زن نیز دلیل دیگری بر ناز و غمزه کردنش بوده باشد؛ زیرا در میان گالشان، نیروی کار و هنر آنان خیلی زود به چشم آمده و بزرگ پنداشته می‌شد. ناگفته نماند تصور این که مردی غیر از صنف گالشان به خواستگاری دختر گالش بیاید در مخیله دختر و خانواده گالش نمی‌گنجید؛ زیرا ازدواج‌ها معمولاً در جامعه سنتی گذشته درون صنفی بوده است.

۳-۱-۴. کارآوای چاریداری (چاربه‌داری)

چاریداری معمولاً پیشه مردان و به ندرت زنانی^(۵) بوده است که با اسب و استر خود برای بزرگان منطقه هیزم، زغال و الوار و ... از جنگل‌ها فراهم می‌کرده‌اند. این حرفه بسیار سخت و طاقت‌فرسا بوده است؛ زیرا سوای جدایی زن و مرد از همدیگر، از نظر زن شغل مناسبی به حساب نمی‌آمده است. نمونه‌هایی از سختی کار چاریداری را در ترانه‌های زیر مشاهده می‌کنید:

هوا زنده باد دم درنه لائز

کهر بار بهی یه هیمه‌ی ممرز

مه پشت و پلی از دم در بونه رز

کهر جان راه بوریم‌مه جانکن غظ

kahar bâr bahiye himeye mamrez, hævâ zande bâddam darene lâez.

kaharjân râ burim mejâ naken ğez, mâ pešt-o- pali az dam dar bune rez.

برگردان: بر اسب کهرم، هیزمی از چوب درخت ممرز بار می‌کنم. باد شدیدی می‌وزد و طوفان در راه است. ای اسب کهرم، از من عصبانی نشو و به راحت ادامه بده؛ چرا که تمام استخوان‌های پشت و پهلویم درد می‌کند (بی‌نهایت خسته شده‌ام).

به نظر می‌رسد به دلیل سختی طاقت فرسای این کار و جدایی زن و مرد از همدیگر، زن چاربیدار با سرودن خودمویه‌هایی اعتراض خود را فریاد می‌زند. زن چاربیدار در ترانه‌ای که در زیر آمده است از نگرانی‌ها و ناراحتی‌های خود نسبت به این شغل سخن می‌گوید. دلیل این ناراحتی و نگرانی در همین ترانه بازتاب یافته است. وی برای توجیه چاربیداری نکردن همسرش دو دلیل ذکر می‌کند؛ یکی این که می‌گوید سلامتی تو برایم مهم است؛ زیرا چاربیداری کار پرخطری است (مصراع دوم) و دیگر این که این شغل در شأن من و خانواده من نیست. با توجه به لفظ «تاجر» در مصراع سوم این ترانه، می‌تواند به شغل پدر دختر اشاره داشته باشد.

چاربیداری نکن مِره بدانه	بیخ و سرما خرنی مه‌دل دردانه
اگر دونم پول تاجر کم‌انه	چل رسی کمبه ته خرج درانه

čârbidâri nakæn mære badene. yaxo særmâ xerni mæ del dardene.

ager donem pole tâjer kamene. čale risi kembe tæ xarj darene.

برگردان: ای محبوبم، چاواداری (کار کردن همراه با اسب و قاطر) نکن، من بدم می‌آید. سرما می‌خوری و دلم به درد می‌آید. اگر به یقین بدانم که پول تاجر برای زیستن کم می‌آید (من تاجریم) پارچه‌های دست‌بافت می‌بافم و می‌فروشم و خرج زندگی را می‌دهم.

از صفات نیک زنان جوامع سنتی که در ترانه‌های عامیانه سوادکوه نیز برجای مانده و در این ترانه به چشم آمده است، قناعت‌پیشگی آن‌هاست. زن در این ترانه حاضر است برای چاربیداری نکردن همسرش، تمام عمر نخریسی کند. این امر هم می‌تواند از عشق زن نسبت به زندگی‌ای که در جریان است نشأت بگیرد و هم ناشی از تفاوت‌های سلیقه‌ای بین زن و مرد باشد. این تفاوت سلیقه بیشتر از دختران پا به سن گذاشته اربابان و بزرگانی بوده که وقتی به عنوان زن به خانواده‌ای فرودست تحمیل می‌شدند، چنین مشاغلی را دون شأن خانواده خود می‌دانستند.

۴-۱-۳. نشای برنج

مازندران به عنوان یکی از استان‌های اصلی کشت برنج در ایران مطرح است. نشای برنج بیشتر بر عهده زنان است. زنان در این حرفه با خواندن ترانه‌هایی با همین مضمون یا به صورت دسته جمعی و یا گلی به گلی (gali bə gali) بر سرعت کار می‌افزایند. در حقیقت، زنان در این گونه کارآواها از آرزوها و عشق‌های خود سخن می‌گویند. نمونه را دو ترانه ذکر می‌شود:

وجین بهیرم خشحال و خرم

نشا رهاکنم گلم به گلم

گندم بتاشم بورم شه وطن

وجین بیتمه رسنه گندم

nešâre hâkenem gelem be gelem, vejinne bahirem xəšhâl-o- xorrem.

vejinne bayteme rasene gandem, gandemme betâšəm burem še vaten.

برگردان: شالیزارم را دسته به دسته و رج به رج نشا می‌کنم. شادمان و سرحال، وجینش می‌کنم. بعد از گرفتن وجین، موقع درو گندم فرا می‌رسد. گندم را درو می‌کنم و به شهر خود برمی‌گردم. (این دوبیتی از کار کردن رعیت‌ها برای اربابان حکایت دارد).

این ترانه، از ظلم اربابان حکایت دارد. شاید مخاطب این پژوهش در دل گمان کند که منظور زن از رفتن به وطن، رفتن به بیلاق بعد از درو گندم بوده است و سراینده این ترانه بیلاق قشلاق می‌کرده است ولی با اشتیاقی که در هر چهار مصراع این ترانه وجود دارد صرفاً رفتن به بیلاق را نمی‌توان به عنوان وطن زن برای این همه شادمانی و انتظار پذیرفت مگر اینکه بپذیریم در باور مردم سوادکوه، قشلاق در شمار وطن مألوف نبوده باشد که البته چندان بعید هم به نظر نمی‌رسد؛ زیرا در باور مردم سوادکوه، الفاظ کوهی و مازنی جداکننده این دو قشر است و همیشه برتری با کوهی است. نمونه این برتری را در خودمویه زیر می‌توان دید:

مره شبنم بیته کوفه مازرونه

گل سرخ بی مه من بیلاقسونه

إسا دچار بیمه نا نجیبونه

عاشقی هاگردمه من شه خواهونه

gole sox bime mən yelâğessune, mərə šabnam bayte kufe mâzrunne.

âšâqi hâkerdme mən še xâhune, esâ deçâr bayme nânajibune.

برگردان: من همانند گل سرخی بودم که در بیلاق‌ها شکوفا می‌شد. از قشلاق به خواستگاری من آمدند. با کسی که دلم می‌خواست ازدواج کردم. اما حالا به نانجیبان دچار شدم (از کاری که کرده‌ام یعنی ازدواج با فرد غیر بیلاقی، پشیمانم).

در ترانه زیر (احمدی کمرپشتی، ۹۷/۲/۱۴) که به نظر می‌رسد سراینده‌اش مرد باشد، زن به عنوان معشوق و نشاکار حضور دارد. در باور و دعای زنان و حتی مردان روستایی، قداست برنج و پیوند عروسی یکی است؛ زیرا از نشای برنج برای سوگند استفاده می‌کنند. به همین دلیل، زن نشاکار حضور خود را به عنوان کسی که دختر دم بخت دارد و یا این که خود منتظر عروسی است، در چنین نغمه‌هایی در شالیزار جاودانه می‌سازد:

تتکا و امبسا وشا نشنه

شه یار بلاره نشا نشنه

الهی، بهوه خرج عروسی

تتکا، امبسا، چمپا، صدری

še yāre bālāre nešā nešene, tanəkā ambess-o- vešā nešene

tanekā ambesā čampā saderi, elāhi bahuve xarje arusi

برگردان: فدای یارم شوم که نشا می‌نشانند. کمی نزدیک به هم و کمی دور از هم می‌نشانند. نشاهایی را که تُتک و نزدیک به هم، از نوع چمپا و صدری (نوعی برنج مرغوب) می‌نشانند، خدا کند که خرج عروسی شود.

۳-۱-۴-۵. پنبه جاری

کاشت پنبه یکی از شغل‌های قدیمی مناطق سوادکوه بوده که دیگر نشانی از آن در دست نیست. حضور دسته جمعی زنان در هنگام و جین این محصول، نغمه‌هایی را برجای گذاشت که در آن‌ها بیشتر از عشق و دلداگی و آرزوهای معقول و مقبول آنان سخن رفته است. در ترانه زیر، از این که پسر، خود را به گوشواره آویخته به گوش دختر تشبیه کرده تا بتواند به او نزدیک شود، می‌توان دو چیز را دریافت؛ یکی عشقِ پاکی که خانواده‌ها در جوامع سنتی به جوانان تقدیم می‌کردند و دیگری تابو بودن نزدیک شدن دختر و پسر به هم. این مهم هنوز هم در جوامع روستایی بیشتر از جوامع شهری دیده می‌شود.

عرق بز و کیجای مخمل دیم

کیجا رِ بدیمه پنجا و جین

سات به سات بخرم ته مخمل دیم

الهی بووشم گوشوار نگین

kijāre badime panbejār vejīn, arəq bazu kijāye maxmele dim.

elāhi bavušem gušvāre nəgin, sāt besāt baxerem tə maxmele dim.

برگردان: محبوبم را در مزرعه دیدم که پنبه‌ها را و جین می‌کرد. قطرات عرق بر صورت مخملی (نرم) او نشسته بود. الهی، من نگین گوشواره شوم تا لحظه به لحظه به صورت مخملی تو بخورم (ببوسم).

۳-۱-۴-۶. زن به عنوان بافنده

بافندگی یکی از پیشه‌هایی بوده است که معمولاً نقش زن در آن به مراتب بیشتر از مرد به چشم آمده است. از شغل‌های زنانه است که برای کمک به امرار معاش خانواده توسط زنان انجام می‌شده است.

هنوز هم در بسیاری از مناطق روستایی سوادکوه و دیگر نقاط مازندران و ایران این حرفه به وسیله زنان پی گرفته می‌شود. درحقیقت می‌توان گفت که زن قصد دارد حضور خود را در هر ترانه‌ای با هر بن‌مایه‌ای به اثبات برساند. شاید این امر به دلیل دیده نشدنش در بیشتر ادوار تاریخی بوده باشد و شاید هم خواهان برابری با مرد بوده؛ زیرا به خوبی دریافته بود که نیمه دیگری از تکامل یک زندگی زناشویی است. به همین دلیل در ترانه زیر با چرخ نخ‌ریسی خود خلوت کرده و به انتظار معشوق می‌نشیند. انتظاری که برای هر دو شیرین است و نوید وصال در پی دارد.

مه چل دوره رِ مخک وارسه

اشون تا صواحي مه چل گردسه

ونه جیفِ شاهي مه سر کلسه

سيو زلف ريكار پرچيم پرسه

ašun tâ sevâie mæ čal gerdesse, mæ čale durere mixek vâresse.

siu zelfe rikâ parčîn peresse, vâne jifê šâhi mæ sar kalesse.

برگردان: دیشب تا صبح، چرخ نخ‌ریسی‌ام می‌گشت (بیدار بودم؛ کنایه است). به دور چرخ نخ‌ریسی‌ام گل می‌خک می‌بارید. پسر مو مشکلی از روی پرچین (دیوار چوبی) می‌پرید در حالی که، سکه‌های جیبش به سرم می‌ریخت.

۳-۱-۵. حضور زن به عنوان نفرین‌کننده

اصولاً نفرین کردن از ضعف طرف مقابل در برابر قدرت برتر نشأت می‌گیرد. انسان زمانی که در مقابل یک نیروی برتر با ساختاری شبیه خود روبرو می‌شود دست به نفرین می‌زند. به نظر می‌رسد اصلی‌ترین عامل نفرین ضعف، قیاس، خیانت عاشق و حسادت باشد. شاید این خصلت‌ها در زنان بیش از مردان وجود داشته باشد که بیشتر به نفرین کردن می‌پردازند. «نفرین‌های زبانی میان مرد و زن می‌تواند ناشی از چگونگی شکل‌گیری هویت اجتماعی آن‌ها در جامعه و فرهنگ آن جامعه باشد. یکی از کاربردهای مهم و عمده نفرین، بیان عجز و درماندگی است که به نظر می‌رسد زنان بیشتر در چنین موقعیتی متوسل به نفرین کردن می‌شوند. زنان بیشتر از صورت‌های زبانی بهره می‌گیرند که نشانگر نقش تابع و زیردست بودن آن‌ها در جامعه است. تفاوت در سبک گفتاری آن‌ها ناشی از برتری مردها و نظام مرد سالاری است. روحیه لطیف و آسیب‌پذیر زنان می‌تواند ناشی از فرهنگ جامعه‌ای باشد که در آن پرورش یافته‌اند؛ به نظر می‌رسد که زنان خود را اسیر نظام مرد سالار می‌بینند که قادر به گرفتن حق خود نیستند؛ بنابراین به نفرین روی می‌آورند. از طرفی زنان بیش از مردان تمایل به بیان مشکلات و تجربیات خود و همدردی با دیگران دارند و به همین دلیل ممکن است به کنش نفرین برای برون‌ریزی احساسات خود روی بیاورند» (پیش قدم و دیگران، ۱۳۹۳: ۶۵-۶۶ به نقل از ماحوزی و دیگران، ۱۳۹۶: ۳۴-۳۵). در بحث حضور زن به عنوان نفرین‌کننده، باید گفت هرچه قدر خیانت بزرگ‌تر و آشکارتر باشد، شدت و

ضعف نفرین بیشتر است (نک: محسنی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۴۶-۱۴۹). درحقیقت زنی که نفرین می‌کند، عزت و آبروی از دست رفته خود را از خالقی بزرگتر و توانمندتر باز می‌خواهد. دلیل نفرین کردنش، ظلمی است که در حق وی روا داشته‌اند. برای نمونه یکی دو نفرین از دویبیتی‌های عامیانه سوادکوه ذکر می‌شود:

انار ته‌تی مه زرد نومبه زرد پول تمنی مه قلب تومبه قلب

الهی، بمیرن مردمون بد شه سره نشین نزنن مه گب

enâre tetime zard navumbe zard. pole temâni me qalb navumbe qalb.

elâhi bamiren mardemune bad.še sere nanišân nazenen mæ gab.

برگردان: من همانند گل انار سرخم و هرگز زرد نخواهم شد. طلای خالصم و ناخالصی ندارم (اصیل زاده‌ام). خدا کند که انسان‌های بد بمیرند تا در خانه خود نشینند و درباره ما (من و محبوبم) حرف نزنند.

در این دویبیتی مذکور، زن در آغاز از اصالت خود داد سخن می‌دهد؛ یعنی از چیزی سخن به میان می‌آورد که هنوز هم یکی از اصلی‌ترین دلایل گزینش همسر به حساب می‌آید. در بیت دوم از حقیقتی آشکار در جوامع کهن روستایی پرده بر می‌دارد؛ یعنی غیبت کردن و بد گفتن. مهم‌ترین عامل این دو خصلت زشت، حسادت و قیاس کردن است.

در دویبیتی زیر دلیل این نفرین‌ها که در هر چهار مصراع آمده است به درستی روشن نیست. فقط می‌توان با حدس و گمانه زنی به فرضیه‌هایی رسید. به نظر می‌رسد مهم‌ترین فرضیه برای چنین نفرینی، در مصراع چهارم نهفته باشد و آن این که چون زن با تمام وجودش عاشق مرد بوده است و این درد و رنج را با بند بند وجودش چشیده و طی کرده است؛ از خدا می‌خواهد تا او را عاشق و سرگردان کند. بنابراین خیانت مرد می‌تواند عامل سروده شدن چنین نفرین دردناکی باشد.

ته تن رختِ من سیبا بونیم ته‌چش کور و ته‌دس عصا بونیم

تره دیوانه صحرا بونیم تره من عاشق و شیدا بونیم

tə tane raxte mæn siyâ bavinem, tə çəş kur-o- tə das asâ bavinem.

təre divâneye sarâ bavinem, tære mæn âşeq-o- šeydâ bavinem.

ای محبوب من، لباس تن تو را سیاه ببینم (خدا کند که عزادار شوی). چشمانت را کور و تو را عصا به دست ببینم. تو را چون دیوانه‌ای ببینم که بیابان‌ها را در می‌نوردد. خدا کند که عاشق و شیدا شوی.

از مجموع دویست دویستی، دوازده مورد با بن مایه‌ای نفرین همراه بوده است.

۶-۱-۳. حضور زن به عنوان مادر

زن به عنوان مادر، نقش اساسی در کانون گرم خانواده دارد. تعلق خاطر پسر به مادر و ارتباط تنگاتنگ دختر به او بر استحکام خانواده می‌افزاید. در حقیقت می‌توان مادر را نزدیک‌ترین فرد به فرزند دانست. شاید نگهداری نه‌ماهه جنین در شکم او و تغذیه آن از وجود مادر در این علاقه بی‌تأثیر نبوده باشد. حضور زن به عنوان مادر در هشت دویستی از دویست دویستی‌عامیانه سوادکوه دیده شده که در ادامه در زیربخش‌های جداگانه‌ای نشان داده شده است:

سَرِّ قطار شونه بِن سواری

سرخ‌آباد ایستگاه شش‌پل هوایی

مسافر مه‌علی‌خوان پوره ساری

سواری جلو گل و گل کاری

sorxâbâde isgâ šeš pel hævâie, sarre qetâr šune benne sævâri.

sævâriye jelu gol-o –golkâri, mesâfer me ali xân bure sari.

برگردان: ایستگاه قطار سرخ‌آباد سوادکوه شش‌پل هوایی دارد که از بالای آن قطار عبور می‌کند و از زیر آن ماشین‌های سواری. ماشین سواری را گل کاری کرده‌اند (تزیین نموده‌اند). مسافر او پسر مه‌علی است که می‌خواهد به ساری برود.

در این دویستی، مادر در آرزوی عروسی پسرش روزگار گذرانده و حالا انتظارش سرآمده و منتظر است که پسرش با ماشین گل کاری شده به ساری رفته و عروسش را بیاورد. چنین آرزوهایی، بزرگ‌ترین آرزوهای مادران روستایی بوده؛ زیرا با آوردن عروس، به نیروی کار خانواده در دوران گذشته که معمولاً همه در زیر یک سقف زندگی می‌کرده‌اند، اضافه می‌شده است.

در دویستی زیر که از افتتاح راه آهن و ذوق و شوق مردم در دوره پهلوی اول، حکایت دارد، نظاره‌گر مادری هستیم که به شدت منتظر رد شدن قطاری است که از روبروی روستای سرخ‌آباد سوادکوه بگذرد. در این دویستی هیچ اشاره‌ای به شغل پسر نشده است. گویا سوار شدن قطار در آن زمان از عهده همه کس ساخته نبوده است و گر نه چه لزومی داشت که مادری برای دیدن پسرش منتظر بماند تا او را در قطار چهارم مشاهده کند؟ انتظار این مادر از نگاهی دیگر نیز قابل توجیه است و آن

اینکه بپذیریم پسرش سرباز گشته و او بر بلندای روستایش منتظر نشسته تا برای آخرین بار پسرش را ببیند. به نظر می‌رسد این توجیه پذیرفتنی‌تر باشد.

قطار اولی و بمو بورده

قطار دومی و چنده خورده

قطار سومی نقش و نگاره

قطار چارمی پسر سواره

qetâre avveli ve bemu burde, qetâre dovvomi ve çande xurde.

qetâre sevvomi naqş-o negâre, qetâre çâromi peser sâvâre.

برگردان: قطار اولی آمد و رفت. قطار دومی چه قدر کوچک است. قطار سومی، چه قدر زیبا و رنگارنگ است. پسر سوار بر قطار چهارمی است که دارد می‌آید.

۱-۶-۱-۳. مادری نصیحت‌گر و زندگی‌ساز

معمولاً مادران به دلیل ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی که با دختران دارند، بیش از پدران به خُلق و خوی آنان آشنا هستند. در جوامع سنتی گذشته، ازدواج زود هنگام دختران و مادر شدنشان برای خانواده دختر امتیاز محسوب می‌شده است؛ به همین دلیل نقش مادر به عنوان نصیحت‌گری زندگی‌ساز در دویبیتی‌های عامیانه شهرستان سوادکوه دیده شده است. گویا دویبیتی زیر که مخاطبش مشخص شده نیست می‌تواند نصیحتی از مادری به تمام دختران ایران زمین باشد. از نظر آموزش بهتر زیستن، مصراع اول این دویبیتی، کارسازتر و آموزنده‌تر است؛ زیرا دختر را در همان ابتدای زندگی از نشستن بر سر کوچه و شنیدن حرف‌های دیگران برحذر داشته است. اگر در مصراع دوم مادری دخترش را از ازدواج با راننده برحذر می‌دارد، دلیلش را باید در همیشه در سفر بودن راننده و به انتظار نشستن دختر دانست. اگرچه مادر در بیت دوم دویبیتی، دلایل ازدواج نکردن را به روشنی بازگو می‌کند، این دلایل از نظر پژوهشگر کافی و لازم دانسته نشده است؛ زیرا مادران در جوامع سنتی گذشته، بیش از هر چیز به آسایش و آرامش دخترانشان اهمیت می‌دادند نه به خوراک و سرمایه.

زَن شوfer نواش بیچاره بُونی

سَر کوچه نیش آواره بُونی

خوراک شوfer نون و پنیره

زَن شوfer نواش شوfer فقیره

sare cuçe naniş âvâre buni, zane şufer navâş biçâre buni.

zane şufer navâş şufer faqire, xurâke şuferâ nun-o- panire.

برگردان: بر سر کوجه‌ها منشین که آواره می‌شوی. با راننده ازدواج مکن که بیچاره می‌شوی. با راننده ازدواج مکن چون او فقیر است و خوراکی جز نان و پنیر ندارد.

۲-۶-۱-۳. حضور مادر در ازدواج دختران

در دوران گذشته، دخالت مستقیم مادر در ازدواج دختران، ناشی از دو علت عمده بود؛ یا نظام مدارسالاری بر جامعه حاکم بود و یا این که پدر بنا بر دلایلی برای تأمین نیاز معیشت خانواده، بیرون از شهر و دیار خود کار می‌کرد. شاید بتوان دلایل دیگری نیز ذکر کرد؛ مثلاً شرم و حیایی که فرزندان در جامعه گذشته نسبت به پدر داشتند، مانع می‌شد تا پدر از خواسته قلبی آنان مطلع گردد. بنابراین حضور مادر در کانون خانواده بیشتر از پدر احساس می‌شد و همین حضور، سرنوشت دختران را در ازدواج تعیین می‌کرد. دوییتی‌هایی که در ذیل آمده، شکواییه دختری است از ازدواجی که از سوی مادر به او تحمیل شده است. در دوییتی اول، انگار فشار روحی روانی بسیاری بر دختر آمده که مردم را به یاری طلبیده و پرده از ظلمی که بر او رفته برمی‌دارد. دختر، رفتار مادر را به رفتار گاو و گوسفندی تشبیه کرده که فقط به فرزندان خود شیر می‌دهند و بعد از بزرگ شدن، او را به چنگال گرگ می‌فرستند. گرگی که دشمن قدیمی گوسفند است و خوی و خصلتش درندگی است. در دوییتی اول، مسلمانان مناداست و این می‌تواند حکایت از آن داشته باشد که ظلمی که بر دختر رفته است بی‌نهایت بزرگ بوده؛ زیرا معمولاً در جامعه سنتی گذشته اختلافات خانوادگی با میانجیگری قوم و خویش و بزرگان (کدخدانمشی) حل می‌شد و طرفین ازدواج مانع از برملا شدن مشکلات خانوادگی خود می‌شدند.

شیر هدائه پرستاری نکرده

مسلمانون، مه‌مار ماری نکرده

میره هدا به دست کونه دشمن

شیر هدائه به مثل گو و گسفن

mesalmânun mæ mâr mâri nakærde, šir hädâe parestâri nakærde.

šir hedâe be mesle gu-o- gæsfen, mære hedä be daste kune dæšmen.

برگردان: ای مسلمانان، مادرم در حق من مادری نکرده است. فقط به من شیر خورانده، اما مواظبت نکرده است. مثال گاو و گوسفند که به بزّه‌هایشان شیر می‌دهند، به من شیر داده است. مرا به عقد دشمن قدیمی درآورده است (دشمن قدیمی گوسفند، گرگ است).

دوییتی دوم که در زیر آمده، می‌تواند تکرار مضمون دوییتی بالا باشد، با این تفاوت که در این دوییتی، مادر مناداست و همراه با صفتی منادا واقع شده (مادر جان) که مخاطب می‌پندارد این دوییتی درد دل دختر و مادری است که در نهایت، تنها به گله دختر از مادر منتهی می‌شود؛ زیرا مخاطب این

شعر مثل دوبیتی بالا، عام نیست و این دوبیتی شاید فرضیه‌ای که در بالا ذکر شده را تأیید کند که معمولاً خانواده‌ها دوست نداشتند مشکلات خانوادگی خود را فریاد بزنند.

جان مار، ته مره ماری نکردی شیر هدایی پرستاری نکردی

شیر پاک مره دادی به غربت مره دادی به دست بی مرۆت

jâne mâr tə mære mâri nakærdi, ŝir hedâi' parestâri nakærdi.

ŝire pâke mære dâdi be γorbet, mære dâdi be daste bimorovvet.

برگردان: مادر جان، در حق من مادری نکرده‌ای. شیر دادی اما از من مواظبت و پرستاری نکردی. من شیر پاک خورده‌ای بودم که به غربت شوهرم دادی و به چنگال ناجوانمردان اسیر کردی.

دوبیتی زیر، مصداق کامل مدرسالاری در خانواده است. در مصراع چهارم دختر صراحتاً بیان کرده است که: انتظار دارم مادرم جواب رد به آن‌ها دهد. از آن‌جایی که تاریخ سروده شدن این ترانه‌ها مشخص نیست، نظام مدرسالاری اشاره شده در این ترانه‌ها را می‌توان به عدم وجود و حضور پدر در خانواده منتهی دانست.

پشمالی ته تی مه بهار مائه دار تک نیشتمه راه دارمه وائه

خازندی بمونه غریب جائه توقع دارمبه مار بۆه نائه

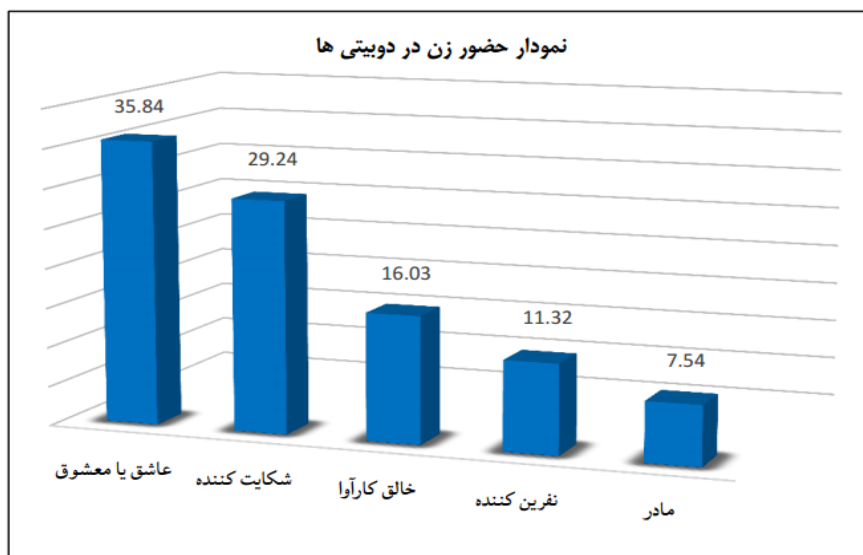
pəŝmâli tetime behâre mâe, dâre tək essâme râ dârme vâe

xâzandi bemone γaribe jâe, tevaqço dârembe mâr bavve nâe.

برگردان: همانند شکوفه‌های هلو (دختر بالغ) هستم که در بهاران شکوفا می‌شود، بر بلندای درخت هلو نشسته‌ام و منتظر وزیدن باد (پسر و خواستگار) هستم. از دیار غربت به خواستگاری‌ام آمده‌اند، دلم می‌خواهد مادرم جوابشان کند.

جدول درصدی پنج مؤلفه از مؤلفه‌های دوبیتی‌های تحلیل شده

عنوان مؤلفه و تعداد دوبیتی	درصد به کل دوبیتی‌ها	درصد به مجموع مؤلفه‌ها
عاشق یا معشوق / ۳۸	۱۹٪	۳۵/۸۴٪
شکایت کننده / ۳۱	۱۵/۵٪	۲۹/۲۴٪
خالق کارآوا / ۱۷	۸/۵٪	۱۶/۰۳٪
تفرین کننده / ۱۲	۶٪	۱۱/۳۲٪
مادر / ۸	۴٪	۷/۵۴٪
مجموع = ۱۰۶ دوبیتی	۵۳٪	—



۴. نتیجه‌گیری

دوبیتی، یکی از زیباترین و فراگیرترین قالب شعری ادبیات عامه سراسر ایران در تمام گویش‌هاست. این قالب شعری به دلیل صداقتی که در سراینده‌گانش وجود دارد، بسیار مورد توجه اقشار مردم قرار گرفته است. در این پژوهش، زن به عنوان اصلی‌ترین عامل سرودن دوبیتی‌های عامیانه شهرستان

سوادکوه شناخته شده است. حضورش به دلایل مختلف، پربسامد بوده است. اولین و مهم‌ترین دلیل حضورش در دوبیتی‌ها، عاشق و معشوق بودن خود اوست؛ زیرا زن، یا خود سراینده دوبیتی است، یا این که دوست داشته می‌شده است. حضور زن به عنوان معشوق از سه منظر نگرین شده است؛ معشوقی چشم انتظار؛ معشوقی شکرگزار و معشوقی نصیحت‌گر. زن، خالق بسیاری از کارآواهای رایج، مثل چوپانی، گالشی، چاربیداری، پنبه‌جاری و نشاکاری بوده است. حضور زن به عنوان عاملی برای نفرین و شکایت نیز پربسامد بوده است. یکی دیگر از دلایل حضور زن در دوبیتی‌ها، مادر بودن اوست؛ مادری که حضورش برای دختر خانواده - چه در حضور پدر و چه در غیاب او - سرنوشت‌ساز بوده است.

پی‌نوشت‌ها

(۱). دِمتر، در اساطیر یونان، یکی از دوازده الهه المپ نشین و الهه حاصلخیزی زمین، حیوانات و غله است. وی فرزند کروئوس و رئا بود و از برادرش، زئوس، صاحب دختری به نام پرسفونه شد. او به بشر هنر کاشت، داشت و برداشت را آموخت تا بالاخره بتواند به زندگی عشایری خود پایان دهد (دانشنامه آزاد ویکیپدیا، ۹۷/۱/۱۶ و برای مادر- غله بودن دمتر و نقش آن در اساطیر ملل مختلف رجوع شود به فریزر، ۱۳۸۸: ۴۸۱-۴۶۷).

(۲). مطالب مربوط به غمزه و دوبیتی آمده در متن را مدیون حاجیه خانم احمدی کمرپشتی هستم که در تاریخ ۹۷/۲/۱۴ تلفنی با ایشان مصاحبه کردم.

(۳). پرستو در دوبیتی‌های عامیانه ایران و به ویژه مازندران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، به گونه‌ای که می‌تواند به عنوان پژوهشی جداگانه مورد تحقیق قرار گیرد.

(۴). در جوامع سنتی گذشته، دختران نیز به این کار گماشته می‌شده‌اند. مصداق را داستان و نغمه دختر عموجان است که در صفحات ۷۳-۷۱ کتاب موسیقی بومی مازندران از جمشید قلی نژاد با تحریفات آمده است.

(۵). منظومه ای به نام سپهر چاربیدار (چارپه دار) از منطقه آلاشت سوادکوه به دست آمده که به زندگی خصوصی و چاربیداری این زن می‌پردازد. از آنجایی که موقع نگارش این پژوهش هنوز متن این منظومه منتشر نشده بود، در این پژوهش مورد بررسی و واکاوی قرار نگرفته است. برای این منظور می‌توانید به کتاب منظومه‌های آلاشت تحقیق و پژوهش علی اعظم حیدری آلاشتی و احمد باوند سوادکوهی، نشر رسانش نوین، سال ۱۳۹۷، صص ۶۷-۳۳ مراجعه کنید.

منابع

کتاب‌ها

- امامی، نصرالله. (۱۳۷۵)، پرنیان هفت رنگ، چ دوم، تهران: جامی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۸)، دیوان، به تصحیح قزوینی و غنی، چ دوم، تهران: اساطیر.
- حجازی، بنفشه. (۱۳۷۰)، زن به ظنّ تاریخ، تهران: شهرآشوب.
- حیدری آلاشتی، علی اعظم و باوند سوادکوهی، احمد. (۱۳۹۷)، منظومه‌های آلاشت، تهران: رسانش نوین.
- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۵)، باورهای عامیانه مردم ایران، چ دوم، تهران: نشر چشمه.
- سعدی، مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۵)، غزل‌های سعدی، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: سخن.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۰)، سبک‌شناسی شعر، چ هفتم، تهران: فردوس.
- شوالیه، ژان، گریبان، آلن. (۱۳۸۸)، فرهنگ نمادها، ج ۵، ترجمه سودابه فضائلی، تهران: جیحون.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۷)، تاریخ ادبیات در ایران، ج اول، چ هیجدهم، تهران: فردوس.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۰)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، چ دوم، تهران: روزبهان.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۱)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، چ سوم، کالیفرنیا آمریکا: نشر مزدا.
- فریزر، جورج جیمز. (۱۳۸۸)، شاخه زَرین، ترجمه کاظم فیروزمند، چ ششم، تهران: آگاه.
- قلی‌نژاد، جمشید. (۱۳۷۹). موسیقی بومی مازندران، بابل: چاپ رضایی.

مجلات

- کمربشتی، عارف. (۱۳۹۳)، تحلیل دوبیتی‌ها و منظومه‌های عامیانه شهرستان سوادکوه، براساس نظریه‌های فرمالیسم و ساختارگرایی، رساله دکتری، به راهنمایی مرتضی محسنی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکز.

بازتاب حضور زن در دوبیتی‌های عامیانه... (ص ۱۰۵-۱۳۵)----- عارف کمرپشتی و همکار ۱۳۵

- ماحوزی و دیگران. (۱۳۹۶)، بررسی تطبیقی درون مایه نفرین در دوبیتی‌های محلی خراسان و مازندران، فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، شماره ۱۶، صص ۴۹-۳۱.
- محسنی و دیگران. (۱۳۹۴)، تحلیل محتوایی دوبیتی‌های عامیانه شهرستان سوادکوه، فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، سال سوم، شماره پنجم، صص ۱۶۰-۱۳۳.

منابع شفاهی

- مصاحبه با احمد باوند سوادکوهی، مورخ ۹۷/۲/۱۴ درباره غمزه بستن دختران قبل از عروسی.
- مصاحبه با حاجیه خانم احمدی کمرپشتی، مورخ ۹۷/۲/۱۴ درباره غمزه بستن و یک دوبیتی که در ذیل کارآوای نشاکاری درج شده است.